

مجموعه بنفارس

دفتر سوم

زیر نظر

نجیب مایل هروی

گروه تصحیح متون معارف اسلامی

• میرزا علی منشی باشی

• محمد رضا اظهري

ترجمه منظوم نامه امام رضا (ع)
به عامر بن زروا مهر حاکم طیس

میرزا علی منشی باشی دهشکی^۱ طبسی فرزند زین العابدین دهشکی طبسی بنا به نوشته خودش در کتاب شلغم شوروا^۲ که حاوی خاطراتش می باشد در سال ۱۲۶۷ هجری قمری در شهر تربت حیدریه که مرکز کار و تجارت پدرش بوده است به

۱- دهشک + ی نسبت، نام قریه ای است که غالباً به صورت دیهشک نوشته می شود و می گویند ده اشک بوده است.

۲- کتاب شلغم شوروا محتوی خاطرات منشی باشی است و اصل آن در اختیار مرحوم علی آذری نویسنده کتاب شاعران معاصر خراسان و شرح احوال کلنل محمد تقی خان پسیان بوده است آقای سید عبدالحسین حجازی قاضی دیوان دادرسی سابق رونوشتی از آن تهیه کرده اند و این جانب نیز از روی رونوشت ایشان نسخه ای باز نویسی کرده ام و چون مشتمل بر وقایع زیادی از جمله تاریخ طیس و فردوس و گناباد و بشرویه و نیز وقایع زمان مشروطیت و اطلاعات مبسوط دیگری می باشد در صدد هستم که آن را برای چاپ آماده سازم ان شاء الله.

دنیا آمده است و وفاتش در سال ۱۳۴۵ هـ ق در دهشک می باشد وی پس از طی دوران مکتب و فراگیری مقدمات دروس معمول زمان در تربت به اتفاق خانواده اش، به طبس عزیمت کرده و در نزد استادان وقت معلومات خود را تکمیل کرده است وی علاوه بر فراگرفتن خط و خوش نویسی از برادرش، قریحه شاعری نیز داشته و به همین علت مورد توجه میرزا محمد باقر خان عماد الملك حاکم طبس واقع شده و او را در دفتر کار خود به کار گماشته و علاوه بر سرودن اشعار به مناسبت های مختلف، در امور مالیاتی و حکومتی، دست اندر کار بوده است وی آثار خود را یادداشت می کرده است و حوادث دوران زندگی خود را از بدو طفولیت تا ۲۶ صفر ۱۳۳۲ هجری قمری یاد داشت کرده و کشمکش های مختلف و حوادث گوناگون را که بین حکام شهرهای مجاور و والیان وقت خراسان جریان داشته است با قلمی شیوا نگاشته است و علاوه بر آن تاریخ کوتاهی از شهرهای طبس و فردوس و گناباد و بشرویه نوشته است که بعدها مورد استفاده دیگران در نگارش تاریخ طبس قرار گرفته است علاوه بر این کتاب، دو کتاب دیگر که به نام دیوان منشی باشی شهرت دارد و به خط بسیار زیبایی خود او نگارش یافته است باقی مانده است که یکی از آنها در نزد دخترش که تنها فرزند بازمانده اش بوده باقی مانده که نسبت به حفظ و حراست آن سفارش بسیار کرده است^۳ و دیگر جلد دیگری به همان نام که آخرین نوشته اش می باشد و ظاهراً کاً ملتر از دیوان اولی باشد و فعلاً در اختیار آقای عبدالحسین سر رشته دار طبسی کارمند فعلی آستان قدس رضوی (ع) است که ظاهراً به نظر استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر نیز رسیده است. از جمله اشعار جالب منشی باشی قصیده ای است که به عنوان ترجمه نامه منسوب به حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما سروده است. درباره این نامه تاجائی که تحقیق شده است سوادى از آن در نزد مرحوم میرزا غلامحسین متولى که عهده دار تولیت امام زاده طبس (حسین بن موسی الکاظم (ع)) بوده است، نگاهداری می شده است و منشی باشی هم در کتابی که در نزد دختر و نوه اش (مرحوم

۳- در نسخه دیوان منشی باشی که در اختیار نوه هایش می باشد نوشته است :

نفتد همچو نسخه اهلی جان بابا به دست نا اهلی

و در مورد این بیت توضیح داده است که نسخه ای خطی از دیوان اهلی شیرازی به دست شیخ نظام الدین دهشکی بوده و در مشهد آن را بایک جلد کتاب چاپی قطور معاوضه کرده است بعد از چند روز می فهمد که کتابش در بازار به قیمت گزافی به فروش رسیده است به خریدار مراجعه کرده و تقاضای استرداد دیوان اهلی می کند خریدار می گوید آن کتاب به دست اهلش افتاد.

سید غلامرضا رشیدی) بوده و هم در دیوانی که به آقای سر رشته دار تعلق دارد از آن یاد کرده است.

این نامه يك بار توسط شادروان غلامرضا ریاضی رئیس اسبق معارف طبس (آموزش و پرورش) با استفاده از همین مأخذ در سالنامه خراسان (سال ۱۳۱۴) چاپ شده است و آقای ابوالقاسم سحاب نیز آن را بدون ذکر مأخذ در جلد دوم کتاب زندگانی حضرت رضا (ع) چاپ نموده است و مرحوم آقای شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی نیز در کتاب بهارستان به آن اشاره نموده است و نگارنده نیز با استفاده از نوشته منشی باشی در مقاله‌ای که در شماره ۱ و ۲ دوره نهم مجله آستان قدس تحت عنوان امام زاده طبس نوشته، و چاپ کرده‌ام، ولی در هیچیک از اینها به قصیده منشی باشی اشاره نشده است تنها مرحوم ریاضی در کتاب زندگی سیاسی علی بن موسی الرضا که ترجمه از عربی است و در پایان کتاب خارج از متن به امام زاده طبس اشاره کرده و از این قصیده یاد کرده و نوشته‌اند که قصیده منشی باشی ۷۴ بیت است و نه بیت آن را در کتاب مزبور آورده‌اند ولی در مراجعه به دیوان منشی باشی که هم اکنون در اختیار آقای سر رشته دار می‌باشد مشاهده کردم که اولاً این قصیده شامل ۸۹ بیت است که هیجده بیت آن ترجمه آزادی از نامه منسوب به حضرت امام رضا (ع) می‌باشد و پنجاه بیت دیگر در مدح سلطان حسین بن موسی الکاظم (ع) و توسل به ذیل عنایت امام زاده است و بیست و يك بیت دیگر در مدح محمد ابراهیم خان سردار مکرّم آخرین حاکم خاندان شیبانی در طبس بوده است و نیز در مدح میرزا غلام حسین متولی می‌باشد. علاوه بر اینها به طوری که از کتاب شلغم شور و آید نصابی داشته که لغات مستعمل در دهشک را با لفظ قلم تطبیق کرده ولی از نصاب مزبور در آثار بجا مانده چیزی به دست نیامده است و چون بعد از مرگش مقداری از آثار قلمی او را به لحاظ خوش نویسی به مشهد برده و فروخته‌اند شاید نصاب او نیز با آنها به فروش رفته باشد در هر حال قصیده هشتاد و نه بیتی او به نحوی که در نسخه دیوان او که متعلق به آقای عبدالحسین سر رشته دار می‌باشد به شرح زیر نگاشته می‌شود:

برای تقدیم حضور لامع النور امام زاده‌الزم التعظیم طبس،
این قصیده ذیل رابه عقل ناقص و سلیقه نامستقیم خود موزون نموده است.
امید آنکه در ساحت [اقدس مقبول افتد]

دانی طبس^۱ چرا به لغت باغ گلشن است؟
چون بر امام زاده‌آزاده مدفن است
تون^۲ با همه هوا و فضای وسیع او
چون بی وجود اوست به معنای گلخن است

- ۱- درباره‌ی این که طبس رابه معنی باغ گلشن دانسته شاید از این جهت باشد که
طبس را برای امتیاز از طبس مسینا که آن نیز در خراسان است طبس گلشن نامیده اند و باغ گلشن و خیابان
گلشن و حمام گلشن که از سالهای قبل به این نامها شهرت داشته و دارد به همین علت باشد و آلا در هیچ
فرهنگی طبس به معنی گلشن ذکر نشده است.
- ۲- نام سابق فردوس

پور امام ہفتم موسیٰ کہ کوی او
 سینا و طور رفعت وادی ایمن است
 سلطان حسین آنکہ طبس طعنه زد بہ خلد
 تانور چشم فاطمہ اش زیب دامن است
 تا آفتاب چہروی افروخت در طبس
 صحن طبس چو ساحت فردوس روشن است
 تا خوابگاہ سبط نبی گشت این زمین
 خاکش جلای دیدہ ہر مرد و ہر زن است
 اینک سواد دستخط حضرت رضا است
 کان دستخط بہ نام مبارک مزین است
 عمری است کان سواد بسی بہتر از بیاض
 ملحوظ چشم روشن و محفوظ مخزن است
 کای مرزبان ملک طبس شاہزادہ ای
 از مادر آن نواحی و آن کوی و برزن است
 اصلش ز نسل حضرت موسیٰ بن جعفر است
 اسمش حسین و چہرہ اش از شمس احسن است
 فخر و شرف بہ ذات معلی صفات وی
 چون نور آفتاب جہان تاب ایمن است
 اندر طبس سراغ دہندم نشان او
 این است اگر بجوئی و بینیش مسکن است
 روئی چو ماہ بر سر رویش علی وش است
 خالی سیاہ بر لب لعلش نبی ون^۳ است
 مویش رسا ولیکن غیر مجعد است
 دستش دراز اما چون ابر بہمن است

از عترتی است طیب و از طینتی است پاک
 از خانواده ایست که بی ریو و ریمن^۴ است
 انجا امانتی است زما، رد نمودنش
 فرض است بر امین و به اهلش سپردن است
 زودش سراغ گیر و بپرس احترام کن
 کان شه برادر من و معصومهٔ من است
 ای مرزبان چو یافتی او را به من فرست
 کز آل مصطفی به شرافت معین است

ای نونهال باغ نبوت که قبهات
 بر فرق نه سپهر برین سایه افکن است
 در نسبت برادریت با غریب طوس
 نه جای گفتن سخن از لا و از لن است
 زان دستخط که حضرت ثامن رقم زده است
 در نسبت به آل پیمبر مبرهن است
 نور رخت به چشم حقیقت نگرشها
 چون مهر بر سپهر رسالت معین است
 آثار اقدس تو گواه است ای غریب
 کز آل احمدی و دلیل تو متقن است
 بیند بهشت آنکه در این روضه پانهاد
 چون دیدن حریم تو غیر از شنیدن است
 ای شاهباز اوج تقرب عجب مدار
 کاینجا تورا و طوس رضا را نشیمن است

هستی غریب در طبس اما غریب نیست
 در طوس هم غریب امام مثنی است
 در طوس نی غریب که اندر مدینه هم
 بودی غریب و سخت غریبی موطن است
 روز ازل مشیت حق خواست این چنین
 چون خواست حق، رضایه قضایای ذوالمن است
 ای زاده رسول که حبل ولای تو
 همچون نماز فرض مرا طوق گردن است
 در مدحت و ثنای تو طبع است و خاطر م
 در حیرتی که ناطقه از شرح الکن است
 ز اصلاّب پساك زاده ای و شاهزاده ای
 آ زاده ای و حبّ تو بر جان چو جوشن است
 آیات جود و بخشش موجود از کفت
 چون فیض و فضل عام خداوند اعلن است
 گر خیمه طناب فلک بگسلی زهم
 چون نسج عنکبوت به دست تو او هن^۵ است
 همچون توئی نژاد و نژاید به روزگار
 چون مادر زمانه ز مثلث سترّون^۶ است
 اطفاء نور حق نشود کز شما شرف
 ضوء قمر به ابر حوادث ستردن است
 گردشمن تو چرخ بود چون سفندیار
 چشم بدش نشانه تیر تهمتن است

۵- اشاره به آیه ۴۱ سوره عنکبوت (۲۹)

۶- سترّون: عقیق، نازا

و رنج به سوی تو نگرَد چشم آسمان
 در دیده اش خَلنده به ناوَك چو سوزن است
 بد خواه جاه و منزلت ای سپهر جود
 محبوس قعر چاه حوادث چه بیژن است
 ترك ادب نمود كه من من نمود چرخ
 با ترك^۷ قبهات كه معاتب به سنّ سنّ^۸ است
 باغ نعیم روی به سویت نشستن است
 قعر جحیم از سرکویت بریدن است
 در سده^۹ سنّیه توقد آسمان
 همچون هلال ابروی تو در خمیدن است
 غیر از حرام زاده ندانم کسی عدوت
 كان بی پدر به عترة اطهار دشمن است
 ای سایه خدای زما سایه وامگیر
 چون سایه همای تو بر فرق گرزن است
 ای ساتر عیوب بپوشان عیوب ما
 چون حفظ توبه چرخ خماهن نهنب^{۱۰} است
 خواهم دهی حیاتم و یك جرعه ام دهی
 زان باده وجود كه موجود در دن^{۱۱} است
 تا مست گردم از می وحدت به بیخودی
 گویم حدیث عشق كه هنگام رفتن است

۷- ترك: کلاه خود. برهان قاطع

۸- سن سن: شما شما (ترکی است)

۹- سده: در خانه، باب الدار (المنجد)

۱۰- نهنب: سرپوش. برهان قاطع

۱۱- دن: خم سرکه و شراب و روغن و امثال آن

عشق تو داشتم به سراما دلیل راه
 گفتا مگو که شرح محبت نگفتن است
 آب دو چشم و آتش دل پرده می درد
 کی نور شمس مستتر از گل نهفتن است
 منصور وار بر سردار محبتت
 بی پرده گاه گوهر اسرار سفتن است
 عاشق بود به آل علی از ازل علی
 بیدار باش هان که مرا گاه خفتن است
 دستم بگیر تان شوم غرق آب شرم
 زیرا زمان رفتن و از جوی جستن است
 غیر از قیود مهر شما کان قیود، باد
 از قید روزگار و علایق گسستن است
 گرم بدم به خوبی خود دستگیر باش
 شاها مرار جاز تو بر خویش بستن است
 خواهم شفیع جرم علی نزد حق شوی
 کال علی شفاعتشان رسم و دَیْدُنُ^{۱۲} است
 آن کو که در پناه تو آسود، روز حشر
 ایمن شد از عذاب که کوی تو مأمن است
 شکر خدا ز عالم لاهوت شهره ای
 در عرش، فرش کوی رفیعت معنون است
 موسی اگر به کوی تو آید رسد به کام
 آری توئی شعیب و مقام تو مدین است
 در کفشکن نشسته فرشته به طایفین
 اندر پی خوشامد یک یک تنان است

ای شاهزاده ای که پی حرمت مدام
 بال ملك به صحن تو جاروب رفتن است
 مارا پناه نیست بجز کعبه درت
 چون بقعه تو من دَخَلَ كَانْ آمَن است
 انكس که برخلاف توای شه قدم زند
 چون گوی زن براو که به دست تو محجن^{۱۳} است
 گر رنج این قصیده کشیدم خوشم از آنك
 رنجم سعادت می که به از گنج زهمن است^{۱۴}
 عشرت همیشه در طلب غم کشیدن است
 راحت همواره در عقب رنج بردن است
 حدّ مدیح ترك مدیح است از رهی
 لیکن به ترك مدح تو افسوس خوردن است
 واجب بود مدیحه این شاهزاده اش
 آن کو که طبع دارد و دارای این فن است
 من بعد از این به کوی توای نوگل علی
 آواز عنذ لیب و علی را شنفتن است
 رحمی کن از عذاب الهی شود خلاص
 چون بر قیام و حشر و جزا جمله موقن است

۱۳- محجن: چوگان

۱۴- زهمن به فتح اول بر وزن بهمن نام خانه ای بوده در شهری گویند صاحب آن خانه که مردی درویش بود شبی در خواب دید که در دمشق گنجی خواهد یافت.... برای این داستان به برهان قاطع مراجعه نمایید و نیز در دفتر ششم مثنوی داستانی با همین مضمون دارد که با این بیت آغاز می شود:
 بود زر میراثی را بی شمار جمله را خورد و بماند اوزار زار

همواره باد روز به بر، خنده است به عیش
تا کار بدسگال ز برانده ات رَن^{۱۵} است

یارب به عمر حضرت سردار^{۱۶} بر فزای
کز وی مشام جانها چون بوی لادن است
در تیه عمر مائده جان زفیض اوست
کا امروز خوان جود پر از سلوی و من است
از پرتو عنایت او روشن است چشم
همچون فروغ شمع که روشن ز روغن است
از سنبلش بدیده بچینم سنبله
چون ماه عارضش را از هاله خرمن است
زالمانیش^{۱۷} هزار امان است خصم را
چون مور درگزند از آن مار آهن است
در بزم و رزم جود و جودش چو بنگری
در خاک و دخمه و یلۀ قارون و قارن است
ریزد هر آنچه بیزد غربال آسمان
در دامن سؤال اگر دُر، گَرار زن است
باشد هر آنچه واصل دست و کف کریم
بخشد هر آنچه حاصل دریا و معدن است
کامل صفات و عدل شعاری که از خرد
ناقص به نزد رایش رأی برهن است

۱۵- رَن: صدا را به گریه بلند کردن

۱۶- میرزا ابراهیم خان سردار مکرم حاکم طبس

۱۷- آلمانی: منظور تفنگ ساخت آلمان است

انکوبه گاه وقعه و کوشش به گوش او
 بانگ تفنگ و توپ به از صوت ارغن است
 خون در عروق خصم بخوشد چو بنگرد
 چون شیر نر، به کوهه آن تند توسن است
 ظنی به مرگ دارد و از ترس جان دهد
 از صد یقین به است هر آن خوف کزطن است
 لب از ثنا بیندم و گویم دعا از آنک
 خورشید را به نور چه جای ستودن است
 تاسقف بی ستون فلک چون تن عدوش
 از قمه^{۱۸} سماک بر آن خاک، آون است
 بادا هماره حضرت سردار سر بلند
 خصمش تنی که بی سروسر، مانده بی تن است

دارم هزار شکر ز آقای تولیت^{۱۹}
 کاین روضه مبارک از اوباغ سوسن است
 این قبه جلیل ز سعی جمیل اوست
 چون سقف آسمان ز کواکب ملون است
 هر جا که پاگذاری و هر سو که بگذری
 گوئی به باغ، بر چمن گل چمیدن است
 امروز این خلیل ذبیح منای توسست
 برجان نثارش به تو انصاف متقن است

۱۸- قمه: به کسر اول، بلندترین نقطه هر چیز

۱۹- آقای تولیت منظور مرحوم میرزا غلامحسین متولی است که مردی فاضل بوده و متولی موقوفات امام زاده طبس بوده و کتابخانه آبرومندی داشته که در حمله نایب حسین کاشی در سال ۱۳۲۹ هـ ق به طبس به غارت رفته است.

از بهر رفع هم و غم این روضه منیر
چون باغ خلد خوبترین جای و مکن است
حفظش کن از زیان زمان گرچه چرخ گفت
نیکوش یار شادی و بدگوبه شیون است